بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 2 بهمن 1396.

خب در مورد آیه شریفه و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک ان اراوا اصلاحا صحبت می کردیم. این آیه این که ناظر برای مطلق مطلّقات باشد مطلّقات حاملات باشد به نظر می رسد که منهای آن روایت هم فی نفسه این احتمال در آیه هست و زیدٌ عالمٌ و هو واجب الاکرام. بعد از یک جمله یک ضمیری می آید به مبتدا بر می گردد هو یعنی ... بر می گردد یعنی عالم. گاهی اوقات به مبتدای قید عالم. هر سه جورش وجود دارد این را باید

شبیه تا حدودی شبیه آن هست که از خبر گاهی اوقات حامله بودن به دست می آید. المطلّقات لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ. این خبر لا یحلّ لهنّ از آن حامله بودن استفاده می شود. اگر هنّ به مطلّقات برگردد ممکن است به

حاملات خصوص حاملات بر نمی گردد چون نفس حامله بودن باعث نمی شود که به اصطلاح بحث رد و این جور چیزها مطرح باشد. در طلاق، رد خوابیده است. علی أیّ تقدیر این سه احتمال وجود دارد بنا بر این نمی شود تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده این ایه را مطرح کرد. خب یک ان قلتی دیروز مطرح بود که ما می خواستیم یک جوری جوابش بدهیم یکی این که

بگوییم حامله در خلع و مبارات عده دارد ولی جواز رجوع نیست. این یک نکته

حامله هایی که طلاق سوم داده می شوند خلع و مبارات نادر هست و بحث طلاق سوم هم در آیه بعد تقیید کرده است. بنابر این باز هم از آن بحث

به ذهنم رسید اصلا نیازی به آن پاسخ ها ندارد. این دو تا موردی که گرفته است اصلا بحثش ساده تر از اینها است. اما بحث خلع و مبارات، خلع و مبارات ولو به بعضی از اطلاقات داخل در مطلّقات هستند مختلعه و مبارئه زنی که طلاق خلع شده است یا طلاق مبارات به بعض الاطلاقات این داخل در مطلّقه هست و احیانا در بعضی از روایات هم مطلقه به همین معنای عام به کار رفته است در روایت هست لکلّ مطلقهٍ متعه الّا المختلعه. رقم 40767 روایت ابی البختری هست

«لِكُلِّ مُطَلَّقَةٍ مُتْعَةٌ إِلَّا الْمُخْتَلِعَةَ»

که باب هفت از ابواب کتاب الخلع حدیث 4 و 5 و حدیث ابن علوانی که در اشارات این باب به آن اشاره کرده است می گوید در فلان باب لکلّ مطلعه متعه الا المختلعه. به هر حال گاهی اوقات مطلّقه به یک معنای عامی اطلاق می شود که شامل همه اقسام زن هایی که بین آن ها و شوهرانشان بینونت حاصل شده است بأیّ نحو بانواعها البینونه آن را شامل می شود. ولی ظاهرا اطلاق مطلّقه در مقابل خلع و مبارات هست. این است که در روایات احکام خلع و مبارات را جدا جدا روایات دارد و این که مثلا همان احکامی که در مورد احکامی که در مورد طلاق هست و مشابهش در مورد خلع و مبارات هست انها هم باز تأکید مجدد شده است لاختلاع لا علی طهرٍ من غیر جماع. صفحه 311 حدیث 40750 باب پنج از کتاب الخلع حدیث یک و احکام خلع را جدا روایاتشان هست. طلاق خلع واحدهٌ باعنه الخلع تطلیقهٌ باعنه و لیس لها رجعه و در بعضی از روایات اینها مقابل هم قرار گرفته اند.

لا یکون طلاقٌ لا تخییر و لا مباراهٌ الا علی طهرٍ من غیر جماع. این 40754

«لَا يَكُونُ طَلَاقٌ وَلَا تَخْيِيرٌ وَلَا مُبَارَأَةٌ إِلَّا عَلىٰ طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشُهُودٍ».

در روایت دیگرش که یک قدری کامل تر است احتمالا جا افتادگی دارد روایت بعدی اش روایات پنجم و ششم از باب ششم از کتاب الخلع است.

لَا طَلَاقَ وَ لَا خُلْعَ وَ لَا مُبَارَاةَ وَ لَا خِيَارَ

خیار یک قسم خاص طلاق است. که حالا در روایات و لا طهرٍ من غیر جماعٍ. اینها در مقابل هم قرار می گیرند. مطلّقات اطلاقش اصلا مختلعه و مبارئه را نمی گیرد. یک اطلاق عامی بعضی وقت ها منافات با این ندارد بنابراین مثلا در همین روایت الآن خواندم که بحث متعه در مورد خلع نیست. این تخصیص آیه شریفه و المطلّقات تعبیر چیست

همین بعد از این آیه یکی دو تا آیه بعد هست

و للمطلّقات متاعٌ بالمعروف.

این که در مورد مختلعه متعه نیست این تخصیص این آیه نیست اصلا مطلّقات شامل مختلعه و امثال اینها می شوند. همچنین سایر احکامی که در این آیات در مورد مطلّقات گفته شده است اینها شامل مختلعه و مبارئه نمی شوند و نیازمند دلیل خارجی داریم. این در مورد مختلعه و مباراه است. اما در مورد آن عرض کنم طلاق سوم یک پاسخی هست که آن در مورد مختلعه و مباراه هم می آید ولی چون آن پاسخ روشن تر بود آن را نگفتم. آن این است که ببینید ما این جور که آیه را تفسیر می کردیم و احتمال می دادیم در تفسیر آن این است که مراد آیه این باشد میگوید که زن های حامله حق ندارند حملی که در شکمشان هست را انکار کنند در حالی که شوهرانشان در زمان حمل به رجوع آنها اولویّت دارند و حق رجوع دارند. در واقع این آیه ناظر به این است که زن حقّ کتمانی که منشأ اسقاط حقّ شوهر در رجوع می شود همچین کتمانی جایز نیست. صورتی که عرض کنم طلاق سوم است آن داخل در این آیه نیست چون موضوعش این کتمانی هست که به جهت کتمانی هست برای این که حق شوهر را ضایع کند. اینجا حق نداشتن شوهر این آیه این جوری خلاصه می خواهد بگوید که در حالی که شوهر حق داشته باشد زن حق کتمان ندارد اما حالا کجا شوهر حق دارد کجا ندارد این که ناظر به آن نیست دیگر. می گوید آن صورتی که شوهر شما ای خانم حق رجوع دارد شما حق ندارید با کتمان زوج حق شوهرتان را پایمال و ضایع کنید. اگر در بعضی از صورت ها شوهر حق نداشته باشد داخل در این آیه نیست. تخصیص آیه هم نیست. چون از اول آیه ناظر به آن صورتی هست که کتمان برای پامال کردن حق شوهر در رجوع بوده است البته ممکن است در بعضی از صورت های دیگر هم کتمان حرام باشد چون بالأخره بچه باید مشخّص شود که بابایش کیست و مادرش کیست امثال اینها آن یک نکته دیگر است ولی این حرمتی که این آیه ناظرش است حرمت کتمانی به قصد پامال کردن حقّ شوهر در رجوع است. این کتمان در طلاق سوم نمی آید. ولی نیامدنش تخصیص نیست تخصص است. چون اصلا صورت مسئله این صورت است. به تعبیر دیگر حالا این جور عرض کنم این بحث تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده در جایی هست که جمله دوم مستقل از جمله اول باشد. اما اگر جمله دوم حال بر جمله اول باشد این بحث ها نمی آید. فرض کنید عرض کنم خدمت شما که اگر ما آن می گویم فرض کنید جاء زیدٌ و هو یرکب. هو یرکب یک قسم خاصی از زید است یک حالت خاصی از زید است. جاء زیدٌ فی نفسه اطلاق دارد و هو یرکب یک قیدی به جاء زیدٌ می زند آن بحث ها که پیش نمی آید. آن بحث ها آن جایی هست که جمله دوم مستقل از جمله اول باشد. ما نحن فیه بنا بر این که این عرض کنم ناظر به مطلّقات حاملات باشد حال می شود حال که شد اصلا آن بحث ها اینجا جایش نیست. خب این بحث تمام. این احتمال وجود دارد. من نمی خواهم استظهار نمی گویم که می شود کرد

سؤال:

پاسخ: نه اصلا خلاف ظاهر نیست. اگر نگوییم به ظاهرش قوی تر هست ضعیف تر نیست. این که بخواهیم بگوییم این مثلا ناظر به یک سری صورت هایی که حق رجوع ندارند و آخه مواردی که اینجا حق رجوع ندارند ولو موارد نادری است و مواردی هست که نسبت به مواردی که حقّ رجوع دارند کمتر اتفاق می افتد ولی نادر نیست. حالا یک موقعی بگوییم آیه یک موارد خیلی نادر را ناظر هست این که شخص زنش را که آن مواردی که طلاق باعن هست و عده ندارد طلاق می دهد اینها موارد نادری نیست خب کمتر است و این که بگوییم اصلا اینها را ناظر نبوده است و امثال اینها این به خصوص این آیاتی که عرض کنم خیلی وارد جزئیات شده است این آیات طلاق و اینها وارد جزئیات شده است این خالی از بعد نیست. نمی خواهم باز هم استظهار کنم می خواهم بگویم این معنایی که در آیه هست

سؤال:

پاسخ: اتفاقا گفتم مقرّب هست قبلا هم اشاره کردم که در واقع ان ارادوا اصلاحا، به اعتبار این است که می خواهد بگوید که چون اگر مرد بداند که بچه دارد این اراده اصلاح حاصل می شود و انگیزه اش برای بازگشت بیشتر می شود این ارادوا اصلاحا را برای این آورده است می گوید که خلاصه چه بسا مرد بخواهد اراده اصلاح برایش حاصل شود شما چرا می آیید جلوی یک مطلبی را که باعث می شود که یک زندگی ای که از هم پاشیده است می خواهد دوباره برگردد و اصلاح شود و امثال اینها، اینها را بگیرید. این ان ارادوا اصلاحا اگر مؤیّد این احتمال نباشد مخرّبش نیست.

سؤال:

پاسخ: بعولتهنّ احقّ بردهنّ جمله اسمیه می تواند چیز باشد دیگر. می گوییم زیدٌ عالمٌ و هو عالمٌ بذلک المسئله ان سألتموه مثلا.

نه جزایش همان جمله چیزی است دیگر. یعنی ببینید در واقع شرط وقتی حالا متقدّم باشد متأخّر باشد آن که در واقع این جمله وجود دارد آن جزا است. جزایی که آن جمله اسمیه هست آن جمله اسمیه حال ما قرار می گیرد. به خصوص در جایی که شرط متأخر است و جزا متقدم است حالش که خیلی طبیعی است. و عرض کردم که مثلا می گوییم جاء زیدٌ و هو یجیبکم ان سألتموه. زید آمد در حالی که اگر از او سؤال کنید جواب می دهد.

هر چه می خواهد باشد ان مهم نیست. این شرط ادبی به محقق موضوع و غیر محقق موضوع ربطی ندارد.

نه بحثش واقعا شرط بودن و نبودنش دخالت در بحث ادبی حال که ندارد. حالا یک چیزی غیر محقق موضوع مثال بزنید هر جور می خواهید مثال بزنید مثالش که راحت است.

حال برای لا یحلّ لهنّ می گوییم.

خب بله دیگر آن ربطی ندارد دیگر.

حال برای مطلّقاتی که لا یحلّ لهنّ آمده است. لا یحلّ لهنّ در آن

نه دو تا جمله است. المطلقات یتربّصن بانفسهن ثلاثه قروء. این یکی. و لا یحلّ لهنّ جمله دوم. للمطلقات ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ ان کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر حال کونه و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک ان ارادوا اصلاحا. این حال هست در مورد جمله دوم دیگر.

سؤال:

پاسخ: ندارد دیگر. بر می گردد به آن هنّ ای که در لا یحلّ لهنّ است.

بحث ها را دیگر نکنید از شما بعید است....

می گوییم زیدٌ عالمٌ و هو یرکب مثلا زیدٌ عالمٌ و هو جاهلٌ راکبا.

میگویم زیدٌ عالمٌ و هو یضحک جاهلا. مثلا. این جاهلا می تواند حال باشد بر این جمله دوم. این که ذوا الحال باید ضمیر باشد نباشد از کجا در آوردید.

بنابراین این عرض کنم خدمت شما من به نظرم این احتمال دقیقا وجود دارد و کاملا هم احتمال به جایی هست. حتی اگر آن روایت نبود. حالا روایت که خودش هم مؤید است و خیلی خوب. بنابراین معلوم نیست اصلا ربطی به آن ایه داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک ان ارادوا اصلاحا

اما این ارتباط ان ارادوا اصلاحا با جمله قبلش چیست در حالی که خب در جلسه قبل اشاره به این مطلب کردم که دو بحث اینجا مانده است. یکی کلمه احق که اینجا چطور احق به کار رفته است. به تعبیر دیگر احقّ افعل تفضیل است مفضّل علیه اش چیست. این تعیین شود اصلا این افعل تفضیل هست نیست مفضّل علیه اش چیست. یک بحث دیگر این که این ارادوا اصلاحا این جا چه ارتباطی به قبل دارد؟ قید صحّت رجوع که اراده اصلاح نیست. پس بنابراین چرا این قید را آورده شده است که در جلسه قبل توضیح دادم که اینجا اصل اشکال را توضیح دادم که به خصوص در این جایی که شرط شرط متأخر است و ظهور قوی دارد در مفهوم.

جوابی از حاشیه شهاب استفاده می شود که در واقع شاید به یک معنا جواب هر دو سؤال را با هم داده است. آن این که این جوری معنا کرده است گفته است که دو حالت از حالات بعوله را آیه با هم مقایسه دارد می کند. حالتی که بعوله اراده اصلاح دارند و حالتی که بعوله اراده اصلاح ندارند. کأنّه بعوله در حالت اراده اصلاح نسبت به بعوله در حالت عدم اراده اصلاح در رجوع کردن احقّ هستند. البته این جا چطور این احقّ هست را باید این نکته ای که عرض می کنم را ضمیمه کرد تا این تقریب یک تقریب قابل بحث باشد. آن این است که احقّ را بگوییم احقّ اعم از حکم تکلیفی و حکم وضعی را می خواهد بیان کند. احقّ بردهنّ یعنی این که در حالتی که اراده اصلاح د ارند هم وضعا صحیح است هم تکلیفا جایز است. جایی که اراده اصلاح ندارند وضعا صحیح است ولی چون تکلیفا جایز نیست آن حالت نسبت به این حالت جنبه احقّیّت پیدا می کنند. این تقریب استدلال.

سؤال:

پاسخ: مثلا اضرار این

حالا من مراجعه کنم دوباره ببینم اگر مطلبش من سریع این را نگاه کردم دیگر شاید ممکن است درست مطلب را چیز نکرده باشم

حالا علی أیّ تقدیر این یک تقریبی است که ما این جوری تقریب را بیان کنیم بگوییم دو حالت، حالت اصلاح و حالت اضرار. در حالت اصلاح در حالت قصد اصلاح بعوله احقّ است وضعا و تکلیفا هم رجوعش صحیح است هم رجوعش جایز است. در حالت قصد الاضرار رجوعش صحیح است ولی حرام است. خب این مطلب. این حالا مطلب از جهات مختلف یک نوع خلاف ظاهر در این تفسیر هست. یکی این که اصلا احق را به معنا اعم از وضع و تکلیف گرفتن خلاف ظاهر است. البته این نکته را توجه فرمایید که ما اگر کلمه احقّ را به کار ببریم اطلاق احقّ اقتضا می کند که تکلیفا هم جایز است اگر گفتیم فلانی مثلا نسبت به این مال احقّ است فقط نمی خواهیم بگوییم وضعا اگر تصرّفی کرد تصرّفش صحیح است یعنی جایز هم هست تصرّفش ولی آن بحث جواز از سکوت استفاده می شود نه از کلمه احقّ استفاده شود. اینجا ما کلمه احق را داریم معنا می کنیم نه سکوتی که در جمله هست و آن دخالت دارد در

یعنی ان ارادوا اصلاحا نسبت به مفاد احقّ هست نه مفادی که با سکوت جمله استفاده شود. این یک نکته نکته دوم این که اصلا این جوری می گوید چون این مورد مثلا حکم تکلیفی اش دارد آن مورد حکم تکلیفی ندارد امثال اینها پس بنابراین احق است. این لقمه دور دهان گرداندن است. شما بگویید اگر قصد اصلاح ندارد گناه کرده است. این را میخواهید بگویید خلاصه کلام می گویید اگر قصد اصلاح دارد جایز است رجوع اگر قصد اصلاح ندارد حرام است رجوع خب همین را با عبارت پوست کنده گفتن یک نوع لقمه دهان گرداندن است این جور تعبیر کردن. این است که به نظر می رسد که این جوری بخوغاهیم احقّ را به معنای عام و امثال اینها گرفتن خیلی خلاف ظاهر است. من تصور می کنم ان ارادوا اصلاحا همان معنایی که آقایان مطرح کرده اند با آن توضیحی که در جلسه قبل دادم مراد همان است. آن این است که به دنبال ذکر یک حق ذهن انسان می رود به طرف این که این حق را در مقام عمل اجرا کند. خب همین باعث می شود که یک مرتبه اجرا هم مقدّر گرفته شود. یک نکته ای را من عرض کنم خدمت وجود شما که بحث مهمی در بحث تقدیر وجود دارد که آیا هر چیزی را می شود تقدیر گرفت یا هر چیزی را نمی شود تقدیر گرفت؟ آیا یقین دارم که شیطان رجیم است در مورد خدا ان اصلا حالا از شوخی اش گذشته آیا واقعا هر وقتی دلمان خواست هر چیزی را که خواستیم می توانیم تقدیر بگیریم. پاسخ مطلب این است که نه تقدیر خودش هم یک سلوب بیانی هست بر اساس قواعد مفاهمه. مفاهمه یک قواعدی دارد گاهی اوقات متکلّم یک لفظی را که به کار می برد این لفظ در ذهن مخاطب جاگیر شده است. چون در ذهن مخاطب جاگیر شده است در جمله دوم متکلّم اکتفا می کند به همان چیزی که در ذهن مخاطب جا گیر شده است دوباره لفظ را به کار نمی برد. چون لفظ برای جاگیر کردن آن لفظ در ذهن مخاطب است. این مثال معروف تقدیر که در الفی مالک است و فیه جواب کیف زیدٌ قل دنف. فزید استغنی عنه اذ عرف. سؤال می کند کیف زیدٌ شما می گویید دنفٌ. چرا دنفٌ زیدٌ را نمی آورید؟ چون متکلمی که گفت کیف زیدٌ، کلمه زید در ذهنش هست. این کلمه زیدی که در ذهنش هست همان وقتی شما پاسخ می دهید اکتفا می کنید به حضور کلمه زید در ذهن گوینده و به جای این که

استغنی عنه اذ عرف. چون معروف است چون در ذهن گوینده وجود دارد نیازی نیست دوباره ذکر کنید. تقدیر یعنی این. گاهی اوقات لفظی در ذهن مخاطب وجود دارد گاهی اوقات معنایی در ذهن مخاطب وجود دارد. یک بحث مفصلی است الآن نمی خواهم واردش شوم یک بحثی ما مفصل مطرح می کردیم به عنوان نظریه عام به تقدیر. تقدیر یک معنای عامی دارد بحث اشراع بحث تضمین بحث تقدیر همه اینها شاخه های بحث کلی هستند به نام تقدیر و تقدیر لفظی و تقدیر معنوی همه اینها برخاسته از این معنا هستند که گاهی اوقات متکلّم یک سری الفاظی را که می آورد این الفاظ یک لفظی را در ذهن اخطار می دهد وقتی آن لفظ در ذهن اخطار پیدا کرد ما می توانیم به لفظ اخطار داده شده اکتفا کنیم و لفظ را بر زبان جاری نکنیم. گاهی اوقات یک معنایی را به ذهن اخطار می دهد ما می توانیم به آن معنا اخطار کنیم و لفظ را نیاوریم. البته این جایی که تقدیر تقدیر معنوی هست در واقع یکی از مقوله های تقدیر معنوی بحث اشراع و تضمین است. در واقع این آیه شریفه به یک معنا اشراع و تضمین دارد. چون وقتی شما می گویید که بعولتهنّ احقّ بردهنّ، شوهرانشان یک همچین حقی را دارند در ذهن مخاطب می رود که در چه زمانی این یعنی در ذهن مخاطب مرحله اجرای آن هم می آید. وقتی مرحله اجرا آمد ما می توانیم نسبت به آن مرحله اجرایی که از حق ذهن مخاطب به مرحله اجرا رفته است یعنی مرحله اجرا تداعی معانی کرده است آن را هم مقیّد کنیم. شبیه این دو سه تا آیه هست یک آیه قبل از این آیه هست یک آیه بعد از این آیه است همه اش هم به نظر می رسد که از همین مقوله ها باشد. ملاحظه فرمایید و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ ان کنّ یؤمنّ بالله و الیوم الآخر. مگر قید حرمت است؟ می گوید اگر به خدا و روز جزا اعتقاد دارند این کار کار حرامی است. این کار کار حرامی است یعنی چه؟ وقتی می گوییم این کار حرام است ذهن انسان می رود که خب کار حرام را مرحله امتثالش هم هست می گوید اگر کسی به خدا و روز جزا اعتقاد داشته باشد این حرمت را امتثال می کند و انجام نمی دهد و آن تکمان نمی کند. کتمان نکردن که مرحله اجرا عملی ان تشریع هست این تکوین معلول آن تشریع به دلیل اینکه به ذهن آن مخاطب بعد از آن تکوین این تشریع می آید می تواند مقدّر باشد. یعنی در واقع این جور هست که محصلش این می شود و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ و اگر زن ها ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند کتمان نمی کنند به این حرمت پابند می شوند و این حرمت را در مقام عمل اجرا می کنند. این یکی و در آیه 230 هم این است.

فان طلّقها و لا تقول له من بعد حتی تنکح زوجا غیره و ان طلّقها اگر محلل انجام شد فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنّا ان یقیما حدود الله. این در واقع تعلیل لا جناح نیست. حالا اینه چه گمان د ارند که می توانند حکم خدا را اجرا کنند چه گمان ندارند به خاطر انگیزه های دیگری اصلا دلشان می خواهد یک بار دیگر با هم دعوا کنند یا به خاطر این که یک کسی این وسط حرفی زده است می خواهند ان حرف را زمین نزنند.

گاهی اوقات این جوری است اینها که می خواهند با هم صلح کنند بچه آمده است می گوید که ما چه هستیم و پدر و مادر هر دو می دانند که قرار است باز با هم دعوا کنند و یک زندگی پر دعوا داشته باشند ولی حالا که زندگی شان را نمی توانند همین جور زمین بگذارند

خاستگار دارد می گوید حالا بیا این خاستگار بعدا هر چقدر خواستید با هم دعوا کنید. این انگیزه ها خارجا وجود دارد و این آیه شریفه می خواهد بگوید مناسب است یا واجب است که این حق به قصد اضرار نباشد. به قصد اقامه حدود الله باشد و حق الهی با ازدواج مجدد دیگر پامال نشود. اینها در واقع همه در واقع مقدّر هست آن جزای محذوفش. این کلمه عرض کنم می ماند کلمه احقّ که حالا دیگر فرصت نداریم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد